

تربیت مذهبی کودکان

علی همت یار



کودک و نیاز به مذهب

نیاز به مذهب می‌تواند به مراتب شدیدتر از نیاز به غذا برای کودکان، بویژه نه‌جوانان باشد، از آن جهت که آنان نیاز به عاملی دارند که حراستشان کند و سعادت‌های ناپسند آنها را بگیرد. مذهب برای چنین مقاصد این فایده را دارد که جلوی شی‌های، عادات‌ها و حرف‌نسنوئیهی او را می‌گیرد، طبع سرکش او را رام می‌کند و او را تحت ضابطه قرار می‌دهد.

آموزش مذهبی برای فردای طفل بسیار ضروری است، از آن جهت که سبب رشد اندیشه، ایجاد نظم و ارتقای منطقی است و او را در حل مسائل حیات و کسب آگاهی‌های لازم برای زندگی کمک می‌کند.

زمینه برای پذیرش مذهبی در کودک فراهم است، از آن بابت که فطرتش او را به دین می‌خواند. این زمینه فطری به قدری در کودک قوی است که حتی می‌توان گفت کودک خردسال مفهومی از مذهب ندارد جز همانهایی که در فطرت او به ودیعه نهاده شده‌اند و او را به سوی رشد و تعالی سوق می‌دهند. جنبه‌های فطری کودک را وامی‌دارد که مسائل را دریابد، حقایق مذهبی را دوست بدارد و به نیک و بد امور آنچنان که باید باشد، پای‌بند گردد.

ما در سنین ۴ سالگی با چراجویی‌های کودکان مواجهیم که ناشی از کنجکاوی آنها و میل به سردرآوردن از اسرار طبیعت و راهیابی به سوی خداست. در حدود سن ۵ سالگی علاقه به خدا در کودک شدید می‌شود و سؤالات او اغلب در این باره است که خدا چه شکلی است؟ کجاست؟ چرا او را نمی‌بینیم و ...

مفهوم پرورش مذهبی

پرورش مذهبی در حقیقت مجموعه دگرگونی‌هایی است که در فکر و عقیده فرد به منظور ایجاد نوعی خاص از عمل و رفتار که منتهی بر ضوابط مذهب باشد، انجام می‌شود. به عبارت دیگر در سایه دگرگونی‌هایی که در فکر و عقیده فرد ایجاد می‌گردد، اخلاق و عادات، آداب و رفتار، روابط فردی و اجتماعی وی صورت مذهبی و شرعی می‌گیرند و مذهب به عنوان عامل مسلط بر زندگی فرد و جنبه‌های آن خودنمایی می‌کند. ضوابط مذهبی برای روابط انسانی ضروری‌تر از هر گونه ضوابط دیگر است، زیرا در جهان امروز که صنعت تمام جوانب زندگی بشری را تحت الشعاع قرار داده، به زحمت می‌توان گفت که فرد دارای وظایفی نسبت به جامعه است، مگر از دید مذهب.

فریود روانکار اطریشی گمان می‌کرد که جامعه نیازی به مذهب نخواهد داشت و تنها تمدن قادر خواهد بود که انسان را اداره کند. ولی بی‌توجهی به ارزش وجودی انسان، قتل و غارتها و ویرانگریها (که حتی حیوانات و ساختمانها را هم فراگرفته بود) باعث شد تا او از این نظرش عدول کند.

در عصر ما که بیماریهای روانی و اضطرابها و نگرانیها قربانی‌های متعددی از خیل آدمیان می‌گیرند، ضوابط مذهبی بهترین داروی شفابخش و نجات‌دهنده بشر از نگرانی‌هاست. به عقیده آدلر که از تجارب ۳۰ ساله روانکاوی خود سخن می‌گفت، کلیه بیماران روانی که حس مذهبی خود را باز نیافتند، درمان نشدند.

عمرشان را در راه حیات دنیای فانی تباه کردند و به خیال باطل پنداشتند که نیکوکاری می‌کنند. از نظر قرآن تنها انسانهایی از مهلکهٔ زیانبار بودن می‌رهند که به ایمان و عمل صالح و توصیهٔ دیگران به حق و شکیبایی آراسته باشند. پس باید کودک را از زمان کودکی در مسیری قرار داد که در زندگی به چنین مهلکه‌ای نیفتد.

تلقی کودک از خدا

از حدود چهارسالگی کنجکاوی سراسر وجود کودک را فرا می‌گیرد که این امر منجر به مبدأجویی و قبول خدا خواهد شد. این مرحله سن طبیعی برای پذیرش خداوند است و کودک احساس می‌کند که هیچ چیز بدون علت پدید نمی‌آید و چنین احساسی می‌تواند اساس همهٔ داوریهای او باشد.

کودک چهارساله به والدین خود متصل است. پدر خود را بزرگ و مهم می‌داند و تلقی او از خدا این است که او هم چون پدر او، ولی بزرگتر است. او حتی خداوند را عضوی از اعضای خانوادهٔ خود به حساب می‌آورد و سؤالات او این طرز فکر را نشان می‌دهد. کودک ممکن است عکسی زیبا، ولی عجیب را عکس خدا تصور کند و به آن صورت معبودی بدهد، که البته چنین توصیفی غالب اوقات او را راضی می‌کند.

مفهوم خدا و صفات او تا حدود ۶ سالگی هنوز امری ریشه‌دار نیست، ولی از حدود ۷ سالگی کودک خدا را مقامی قدرتمند می‌شناسد که ارزشی بالاتر از ارزش والدین دارد و می‌خواهد با دستورهایی او آشنا شود. صفات خدا تا حدودی برای کودک آشناست،

از حدود ۶ سالگی کودک در پی کشف منابع قدرت است و در ارتباط با پدر که منبع قدرتی عظیم در خانه است، تصور می‌کند که برای آسمان هم قدرت و عظمتی باید مطرح باشد که خداست. اصولاً کودکان ۴ - ۵ - ۶ - ساله مجذوب قدرت خدا هستند و در شگفتند که خدا چه‌ها کرده و می‌کند. در کودکان میلی است که در سایهٔ آن می‌خواهند دریابند جهان را چه کسی آفریده و او چگونه است؟ دوست دارند به او نزدیک شوند، او را ببینند، منابع عقاید و ایده‌های خود را در جنبهٔ حقیقت و اخلاق از او به دست آورند که قدرت بالاتری است، و براین اساس از پدر و مادر بی‌نیاز شوند. این موضوع تا مدت‌های دراز آنان را به خود مشغول می‌دارد. از حدود ۸ سالگی به بعد شوقی در کودکان پدید می‌آید که برای تکامل روانی خود تلاش کنند و جنبه‌هایی از ابعاد وجودی خویش را که مخفی است آشکار سازند. تلاش آنها متوجه ایجاد روابط استوار و جاودان با خداست و این تلاش در حدود ۱۲ سالگی به صورت عالی خود متجلی می‌شود و عشق نیرومندی را نسبت به خدا پیدا می‌کنند و حتی عبادات خوبی انجام می‌دهند. این تلاشها اغلب به این خاطر است که هویت خود را به دست آورند، برای جاودانگی خود فکری بکنند و زندگی ارزنده‌ای را برای خود پدید آورند.

و جان کلام را از قرآن می‌شنویم که می‌فرماید:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا، الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (کهف، ۱۰۳، ۱۰۴) - به امت بگو که می‌خواهید شما را به زیانکارترین مردم آگاه سازم؟ زیانکارترین مردم آنها هستند که

پدرش او را کتک بزند و یا برخلاف خواست خداکاری انجام ندهد. در مواردی هم دعای او خنده‌دار است. مثلاً چون پدرش را دوست می‌دارد، دعا می‌کند که او زودتر بمیرد تا به بهشت برود. او با چنین دعاها و درخواستها و توقعات با خدا ارتباط پیدا می‌کند و با افزایش سن توقع او از خدا نیز زیادتر خواهد شد.

از ویژگیهای دعاها و درخواستهای کودک، غیرقابل تحقق بودن آنهاست. مثلاً اینکه خدا را ببیند، در کنارش بنشیند، با او حرف بزند، دوست او شود، با او به آسمانها پرواز کند و ... کودک آرزو می‌کند چون پرنده‌ای شود و خدا به او دو بال بدهد تا پرواز نماید، هرگز نمیرد، پدرش و مادرش همیشه زنده بمانند و ... او خداوند را مظهر عدالت می‌داند و به همین نظر گاهی کار خدا به نظرش انتقادآمیز می‌رسد که چرا مثلاً خداوند به پدرش پول نمی‌دهد؟ چرا پدرش مرده؟ چرا در ازای نمازی که خوانده است خداوند به او هدیه‌ای نداده؟

خردسالان زیر هفت سال برای خداوند جای خاصی را قائلند (در آسمان). ماهیت مادی خداوند برای کودکان ۷ تا ۱۲ سال همچنان مستصور است، اما ماده‌ای بسیار ظریف‌تر و نامرئی‌تر مانند نور. از ۱۲ سالگی به بعد که فرد مجهز به اندیشه و ادراک مجرد می‌شود، درک خدای غیرمادی از طریق نشانه‌ها و آثار غیرمستقیم امکان‌پذیر می‌گردد.

تلقی کودک از مرگ

کودک خود را همواره زنده می‌پندارد. عقایدش درباره مرگ بسیار محدود است و از شنیدن خبر مرگ کسی در نمی‌یابد که چه بر



لیکن جنبه‌هایی چون ازلی و ابدی بودن برای او نامفهوم است و هم باید دانست که او هنوز با جنبه‌های محسوس آشناست، نه با مسائل مجرد و ذهنی.

کودکان از ۳ سالگی علاقه‌ای بسیار به دعا و سرودهای مذهبی دارند و از تکرار آن به ویژه به صورت آوازه‌ای جمعی لذت می‌برند. بتدریج از ۶ سالگی ارتباط کودک با خدا به صورت حرف زدن و درخواست کردن است (از نوع مادی). توقعات او از خدا این است که مثلاً امروز باران بیاید تا به مدرسه نرود یا باران نیاید تا ... گاهی دعای او برای این است که خداکاری کند که او بچه خوبی باشد و کاری نکند که

کودک را بی قرار نسازد.

سرش آمده، مگر آنکه خود شاهد مرگ و تدفین او باشد.

کودکان سه ساله به زحمت معنی مردن را می فهمند و از اینکه فردی را به خاک می سپارند دچار ذهنی مغشوش خواهند شد و سوالاتی برایشان پیش خواهد آمد. پدید آمدن عقاید مخصوص درباره مرگ مربوط می شود به سنین حدود ۵ سالگی که به عنوان مثال در ارتباط با مرگ پدر و مادر کودک احساساتی از او بروز می کند. کودک تصور می کند که همه باید پیر شوند و بمیرند و اندیشه عمومیت یافتن مرگ و اینکه گاهی کودکان و نوجوانان را هم شامل می شود، برایش غم انگیز است.

آغاز تربیت دینی

اصولاً در اسلام تربیت از گهواره آغاز می شود و در خانواده شکل می گیرد. مقدمات و پایه گذاری تربیت نیز از مرحله تشکیل جنین و حتی قبل از آن است، ولی آنچه صورت رسمی دارد از لحظه تولد است و با ذکر اذان و اقامه در دو گوش کودک شروع می شود، و بعدها و بتدریج در مراحل مختلف زندگی، هر سال و ماه وظیفه ای در قبال کودک داریم که به عنوان مربی به ادای آن می پردازیم. شک نیست که تا حدود ۷ سالگی اعمال قدرت و فشار مطرح نیست. حتی رفتار مذهبی کودک صورت بازی و سرگرمی دارد و سعی و تلاش ما بر این است که امر تکلیف مذهبی بر کودک سنگین نیاید و او را خسته نکند.

در طول مدت تربیت در هفت سال اول زندگی کودک، کوشش بر این است که مصداقها و الگوهای عرضه شوند که برای کودک درس آموز باشند و شیوه تربیت هم به گونه ای باشد که نیازی به اصلاح و تجدید نظر در آن ضرورت پیدا نکند، زیرا بسیاری از لغزش های مذهبی افراد در این ارتباط است.

اوج گیری شوق به مذهب از حدود ۱۰ سالگی در دختران و ۱۲ سالگی در پسران است و در این سنین است که می توان از ایمان به مذهب نام برد. البته احساسات مذهبی در این سنین بتدریج زیاد می شود و در سنین بلوغ به اوج خود می رسد.

تلقی کودک از بهشت و جهنم

کودک از چیستی بهشت و جهنم آگاهی ندارد و صرفاً براساس شنیده ها بهشت را به سان باغ زیبایی پر از انواع خوردنی ها و چیزهای دوست داشتنی می داند و دوزخ را جز مقداری آتش انباشته برهم نمی داند و گمان نمی کند هرگز در آن افتد و چه بسا فکر می کند می تواند به صورتی از آن طفره رود، یا سوزش آن را به گونه ای تحمل کند، ولی به خاطر بهشت می خواهد حرف والدین را گوش کند، و اگر دریابد عدم اطاعت سبب ورود به جهنم خواهد شد از آن می گریزد. ترس از جهنم او را وامی دارد که جداً راست بگوید، از دروغ بپرهیزد و نافرمانی نکند و برعکس طمع بهشت او را وامی دارد که جدانماز بخواند، عبادت کند و خدا و پدر و مادر را دوست بدارد. البته باید سعی شود هراس از جهنم قبل از ۷ سالگی

اصولی در تربیت دینی

ذهن کودک آمادگی دریافت مسائل مذهبی را بیشتر دارد. کودک هنگامی که در متن وقایع قرار می‌گیرد و در هوای آن تنفس می‌کند، راحت تر امور را می‌پذیرد، تا اینکه از وقت آن بگذرد و بخوایم از وقایع، نجسمی در ذهن او به وجود آوریم.

در این قسمت توجه والدین گرامی را به اصول دیگری جلب می‌کنیم که توجه به آنها برای پرورش مذهبی کودکان ضروری است.

۱- اصل حب: اساس تربیت در سالهای



۱- اصل آگاهی و معرفت: کودک قادر به درک همه مسائل مربوط به مذهب نیست، ولی این نکته باید مورد نظر باشد که مسائل به میزان توانایی او بیان گردد و به حساب اینکه او خردسال است در پرورش دینی وی مسامحه نشود.

۲- اصل شور و احساس: طفل می‌بایست پیش و کم با اجتماعات مذهبی آشنا گردد و در مراسم دینی شرکت کند. هیجانانگیز، شادبها، اشکها و آه و ناله‌ها را ببیند، که این امر در برانگیختن عواطف و شور مذهبی طفل مؤثر است. همچنین از ذکر داستانهای مذهبی نباید غافل بود.

۳- رفتار و عمل: نقش رفتار و عمل مربی در تربیت مذهبی کودک را نباید نادیده گرفت. از طریق عمل است که دلها متوجه حقیقتها می‌شوند و عادات مذهبی و میل به طاعت و عبادت در فرد شکل می‌گیرد. این روش پیامبر (ص) بود که به مردم می‌فرمود: ببینید من چگونه عمل می‌کنم، شما هم همان کار را بکنید.

۴- همزمان کردن تربیت مذهبی با وقایع، اعیاد و مراسم سوگواری: بهترین زمان برای آموزش به کودکان هنگامی است که در مقابل مسائل چالش‌انگیز قرار می‌گیرند مانند: سیاهپوشی در سوگواری ائمه اطهار (ع)، شادی کردن در اعیاد، وقوع کسوف و خسوف و... در این اوقات

اولیه زندگی بر محبت استوار است. کودک باید چنان خو بگیرد که آنچه مورد نظر والدین است انجام دهد و رعایت کند و از آنچه مورد نظرشان نیست چشم پپوشد. به عبارت دیگر مربی بدون سختگیری بسیار در برابر عمل نادرست کودک باید بگوید که آن را دوست ندارد و در برابر عمل نیکویش ابراز خشنودی کند. این امر از راه نگاه محبت آمیز و یا نفرت آمیز والدین، سخن رضایت آمیز، سکوت و بی اعتنائی، اعتنا و ابراز مهر و یا خشم والدین امکان پذیر است و در طی آن کودک باید تلویحاً مزایای دوست داشتن و زیانهای دوست نداشتن والدین را دریابد (مذهبی ترین افراد در خانواده های بامحبت، معتدل و مهربان پرورش یافته اند).

۲- اصل تشویق: کودک در مقابل هر عمل نیکی که انجام می دهد، انتظار پاداشی دارد و والدین باید این انتظار او را برآورده کنند. اما نباید این کار به صورت رشوه درآید. کودک باید عمل خوب را بر پایه عمل به وظیفه شخصی و اجتماعی و بدون توقع پاداش انجام دهد، ولی والدین به این عنوان که او فردی وظیفه شناس است، او را تشویق کنند. تشویق بهتر است صورت مالی پیدا نکند (مثلاً نگویند که اگر نماز بخوانی، فلان مبلغ پول به تو می دهیم)، بلکه اولاً کودک باید خواندن نماز را مانند دیگران وظیفه خود بداند و ثانیاً تشویق ما از او به عنوان ابراز رضایت از انجام وظیفه اش باشد، یعنی نشان دهیم که از عملش خشنودیم و بعد در سنین بالاتر به او بفهمانیم که خدا هم از این عمل او راضی است.

تشویق ها نباید مکرر باشد، زیرا ارزش واقعی خود را از دست می دهند. همچنین



تشویق نباید بی اندازه زیاد باشد، به گونه ای که اگر کودک عملی مهمتر و ارزنده تر انجام داد دیگر لغتی برای وصف رضایت بسیار خود از آن عمل نداشته باشیم.

تشویق ها باید در حدی باشد که در آن آدمی برای وصول به مدارج عالی تر و جلب رضایت بیشتر والدین و آفریدگار مجال بیشتری داشته باشد.

تشویق باید تأیید درونی طفل را در پی داشته باشد، به گونه ای که خود را واقعاً مستحق آن بداند، نه وسیله ای برای دلخوش کردن لحظه ای او. کودکی که خود را مستحق تشویق

نداند، نه تنها از آن لذتی نمی‌برد، بلکه دچار شرم و نگرانی شده، نسبت به داوری والدین و معلم بدبین می‌گردد و برای اظهار نظرهای آنان جایی باز نمی‌کند.

موقعیت مناسب تشویق نیز اهمیت بسزایی دارد، بخصوص اگر مربی بخواهد از این طریق عمل و رفتار نیکی را به کودک بیاموزد. مثلاً اگر می‌خواهد امانتداری را به او بیاموزد (برای ایجاد زمینه تشویق)، می‌تواند امانتی را به کودک بسپارد و پس از تحویل صحیح امانت، او را بستاید. همچنین اگر انجام بعضی اعمال و رفتارها برای کودک مشکل باشد، مربی می‌تواند او را به اعمال ساده‌تری وادارد و با تشویق، او را برای انجام اعمال پیچیده‌تر ترغیب نماید.

تشویق باید واجد ضوابط و حدود باشد، یعنی اینکه نباید فرد برای هر عملی تشویق شود، بلکه شایسته است که رفتارهای خاص و برجسته او مورد ستایش قرار گیرد.

در تشویق باید مسائل اجتماعی، مقررات و رسوم و فرهنگ هم در نظر گرفته شود و همیشه از مواردی تشویق به عمل آید که شرع و جامعه هم آنها را تأیید کند.

باید توجه داشت که تشویق زمینه‌ای برای تأیید طفل به وجود آورد که از آن احساس غرور کند و به ادامه عملش بپردازد، نه به گونه‌ای که اتکای طفل به تشویق باشد. یعنی هر آنگاه که تأییدش کردند فعالیتش را ادامه دهد و هرگاه از تشویق خودداری نمودند، او هم عمل را ترک گوید.

کودک باید احساس کند که به نقطه محکمی متکی است و محبت والدین در تشویق از او دروغین نیست، ولی نباید پندارد که این محبت

خلل ناپذیر است. همچنین باید توجه داشت که انسان در هیچ دوره‌ای از تشویق بی‌نیاز نمی‌باشد؛ یعنی تشویق تنها خاص دوران کودکی نیست، بلکه انسانها حتی در بزرگسالی نیز نیازمند تأیید و تحسین هستند و آنچه تفاوت می‌کند نوع تشویق و تقویت‌کننده است.

راسل می‌گوید: "مانع بزرگ پیشرفت و تکامل جامعه، بخل از تشویق است، زیرا این امر از بروز استعدادها جلوگیری می‌کند و سبب رخوت و سستی و انزوای طلبی می‌گردد. تشویق در تمام مراحل تربیت و در برابر هرگونه عمل ممتاز و برجسته در ارشاد اخلاقی و در جایی که مقتضی جهاد با نفس است، کاربرد دارد. و پایان این بحث را مزین به آیات کلام حق می‌کنیم که: "تا خداوند آنان را بر حسب بهترین کارهایی که انجام دادند پاداش دهد و از فضل خویش آنان را افزونتر دهد و خداوند به هرکه بخواهد بی حساب روزی می‌دهد (نور، ۳۸).

۳- اصل اعمال قدرت والدین: هنگامی که کودک بخواهد تنها مجری نظرهای خود باشد، والدین باید اعمال قدرت کنند - امر کنند و در اجرای آن مراقبت نمایند و مادام که مسؤلیت سرپرستی کودک را بر عهده دارند، به طور مستقیم و پس از آن به صورت غیرمستقیم نقش پندگویی و تذکر و تسلط و اقتدار خود را حفظ کنند - حتی در روایات اسلامی برای کودکان متمردها دستور والدین سخن از تنبیه به میان آمده است، منتها اغلب به معنای لغوی آن یعنی آگاه کردن.

در ارتباط با تنبیه توجه به نکات زیر الزامی است.

۱- قبل از اعمال تنبیه باید ریشه و علت



تخلف را جست‌وجو و کشف کرد.

۲- تنبیه باید به عنوان آخرین روش تربیتی مورد استفاده قرار گیرد.

۳- در حضور دیگران انجام نگیرد.

۴- تنبیه لازم نیست همیشه زبانی باشد، گاهی یک نگاه ملامت بار، بی‌اعتنایی و ... می‌تواند برای طفل سازنده باشد.

۵- تنبیه باید در مورد تخلف مشخصی انجام گیرد، تا کودک بتواند علت تنبیه را درک کند.

۶- اگر کودک به حد لازم مسائل را درک می‌کند، به او تفهیم کنیم که خداوند از تخلف او راضی و خشنود نیست.

۷- تنبیه موجب یأس و ایجاد دلسردی کودک از خانه و مدرسه نشود.

۸- تنبیه کننده باید کسی باشد که بیش از همه مورد علاقه تنبیه شونده است.

۹- مجازات نباید مشخص باشد تا قابل انقطاع محسوب شود.

۱۰- در همه حال خدا را در نظر داشته باشیم و بدانیم این طفل امانت اوست و با امانت خدا جز در چهارچوب حکم خدا نمی‌توان رفتار کرد.

تشکیل می‌شود نبرید و اجبارش نکنید که حتماً بیدار بماند. حتی در سخنی از معصوم (ع) آمده است که ما کودکان را و ما می‌داریم که نماز ظهر و عصر را باهم بخوانند و نیز مغرب و عشاء را در یک موقع و به دنبال هم بخوانند (انجام تکالیف مذهبی به صورتی نباشد که کودک یک بار در ظهر و بار دیگر در عصر خود را آماده نماز کند و از این بابت احساس رنج نماید).

۵- اصل پیرایش محیط: در تربیت اسلامی کوشش می‌شود که محیط از هرگونه بدآموزی و عامل انحرافی دور باشد. بدین سان در محیط خانه، مدرسه و اجتماع بدآموزی و انحراف نیست، به عبارت دیگر عامل تربیتی و اجتماعی همدیگر را خنثی نمی‌کنند. همچنین وسایل سمعی و بصری و ارتباط جمعی نباید در جهت خلاف پرورش مذهبی باشد و مربی خود را به رعایت این جوانب موظف بداند.

۴- اصل اعتدال: در پرورش مذهبی رعایت اعتدال یک اصل اساسی است، هرگز تکلیف برای کودک نباید شاق باشد. فی‌المثل به فرموده معصوم (ع): کودک را با خود به مسجد ببرید، ولی هرگز نماز را طول ندهید. او را به نماز تشویق کنید، ولی به نماز شب و انجام نوافل و ادارش نکنید. به روزه تشویق کنید، ولی هر وقت که خسته و گرسنه شد او را وادار به افطار نمایید. کودک را به مجالسی که برای احیاء

کیفی مدرسان و استادان، همخوانی قوی و فعلی آموزشگران و لحاظ نکردن مسائل و مشکلات محیطی و اقلیمی اولیای گرامی است که از عوامل مؤثر در کار آموزش خانواده‌ها به شمار می‌آیند.

نتیجه‌گیری :

به طور کلی آدمی در تمامی مراحل زندگی نیازمند و علاقه‌مند به فراگیری دانش و علوم جدید است تا در سایه این یافته‌ها به اصلاح نگرش و رفتار خود بپردازد. امروزه کلاسهای آموزش خانواده می‌تواند با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر اجتماع، بویژه مسائلی نظیر گسترش ارتباطات، تهاجم فرهنگی، اشتغال والدین و ... یکی از نیازهای عمده والدین گرامی را برآورده نماید، به شرط آنکه دارای برنامه و محتوایی مطلوب و درخور باشد و بر مشارکت جدی اولیاء و مربیان، نیازهای اصلی و مشکلات روز و روشی پویا و فعال تأکید ورزد و به عنوان زمینه‌ای جدید و مؤثر در ارتباط آموزش و پرورش و اجتماع نقش خود را در توسعه فرهنگی و ملی جامعه ایفاء نماید.

یادآوری و تذکر مسائل و بعضی تکراری ارزیابی می‌کنند.

گروهی از اولیاء که میل چندانی به شرکت در این کلاسها از خود نشان نمی‌دهند، کسانی هستند که از تحصیلات نسبتاً بالایی برخوردار می‌باشند. این افراد به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول کسانی هستند که واقعاً دارای مطالعات و تجربیات ارزنده‌ای در مسائل خانواده و روشهای تربیتی می‌باشند و از نظر سطح دانش و تناسب رفتار در حد مطلوبی هستند. ولی گروه دیگر به دلیل شیفتگی حرفه‌ای یا شخصیتی و یا به عبارتی خودبزرگ بینی خود را از شرکت در این نوع کلاسها بی‌نیاز می‌دانند، در حالی که این گونه افراد اگرچه ممکن است دارای تحصیلات دانشگاهی هم باشند، ولی الزاماً این تحصیلات آنان را از گذراندن دوره‌های آموزش خانواده و آشنایی با اصول و وظایف مربوط به اداره خانواده و ... بی‌نیاز نمی‌کند، و این احساس بی‌نیازی آنان منطقی و درست نیست.

یکی دیگر از موانع عمده کار مربوط به مسأله مدیریت، عملکرد عوامل اجرایی، سطح

منابع :

- ۱- حجت‌الاسلام رشیدپور، مجید، تعلیم و تربیت اسلامی، انتشارات اولیاء و مربیان، تهران، ۱۳۷۳
- ۲- هرسی، پاول و بلانچارد، کنث، مدیریت رفتار سازمانی، ترجمه دکتر قاسم کبیری، انتشارات ماجد، تهران، ۱۳۷۲
- ۳- دکتر طوسی، محمدعلی، مشارکت در مدیریت و مالکیت، مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۰
- ۴- دکتر سیف، علی‌اکبر، روان‌شناسی تربیتی، نشر آگاه، تهران، ۱۳۶۸
- ۵- دکتر رضائیان، علی، مدیریت رفتار سازمانی، انتشارات دانشگاه تهران
- ۶- دانشکده حسابداری و مدیریت دانشگاه علامه طباطبائی (ره)، فصلنامه مطالعات مدیریت، شماره ۱۱ و ۱۰، ۱۳۷۳
- ۷- دکتر افروز، غلامعلی، روان‌شناسی تربیتی، ۱۳۷۳، انجمن اولیاء و مربیان کشور، تهران، ۱۳۷۳

8 - HERSEY, PAUL - BLANCHARD, KENETH, MANAGEMENT OF ORGANIZATIONAL BEHAVIOR, PRENTICE HALL PUBLICATION, NEW DEHLI, 1983, 4 ED.